



ملاکریم (کریمی)

مامور رشوه ستان

توای رشوت خوری ظالم بری خلقان جفا کردی
 به کج گیری خود حق غریبان زیرپا کردی
 بنفع رشوه خواری از قیامت تو ابا کردی
 زخالق تو نترسیدی نه از مخلوق حیا کردی
 نه از مظلوم هم نوعان نه شرمیدی چها کردی
 نخوردی رشوت این ثروت بگوراست از کجا کردی
 نخست آن مسکن تو حجره تاریک تنگی بود
 که برروی تو از دود سیاهم گرد و زنگی بود
 مگر جای نشیمن از تو بر بالای سنگی بود
 همیشه اهل و بیئت باتو در دشنام و جنگی بود
 کنون تو بارگاه وقصر عالی بر سما کردی
 نخوردی رشوت این ثروت بگو راست از کجا کردی
 زدست کار درهرشعبه خود مجبور میگشتی
 نمود عذرها بسیار تا منظور میگشتی
 رسیدی برمراد خود که تامامور میگشتی
 نشستی برسر چوکی چنان مغرور میگشتی
 تا منصب گـرفتی کارهای ناسزا کردی
 نخوردی رشوت این ثروت بگوراست از کجا کردی
 اول درخانه ات جز بوریا پیدا نمیکردی
 بخوردن نان جو وقت بیگاه پیدانمیکردی
 توازهرکس بڈی مدیون غذا پیدا نمیکردی
 بیوشیدن جز فرسوده ها پیدا نمیکردی
 لباس ایندم ز ابریشم زقـالیـن فرش ها کردی
 نخوردی رشوت این ثروت بگوراست از کجا کردی

خودت نه صاحب اموال و باغ باثم—ر بودی
 نکردی صنعت دیگر نه مردی بزرگ بودی
 نکردی کیمیائی تا ترا پول اینقدر بودی
 نه گنجی یافتی میگفتمت این هم هنر بودی
 بلی دانم یقین تو بـر خیانت متکا کردی
 نخوردی رشوت این ثروت بگوراست از کجا کردی
 بیا ای گرگ نفس از رشوه خواری ترک کن یکدم
 نشاید مرگ آید خانه عمـرت زند برهم
 تمام اهل بیت تو خورند باشادی و خرم
 سوال از تو به تنهایی کنند آنکه شود درغم
 بگویندت چسان بودی و در آخر چها کردی
 نخوردی رشوت این ثروت بگوراست از کجا کردی
 عزیزان از عذاب روز محـشر باخبر باید
 که از آزردن دلها مسکینان حذر باید
 دگراز کار بدعت هر زمان صرف نظر باید
 ز ترس آخرت در ذکر حق شام و سحر باید
 نمیدانم تو خود در دل چگونه فکرها کردی
 نخوردی رشوت این ثروت بگوراست از کجا کردی
 ثباتی نیست در دنیا گذر از راه بدعت ها
 توفکری آخرت میکنی روی آنکه تن تنها
 نمیآید بکار آندم زن و فرزند و مال جا
 که اعمال نکو آید بکار اندردم فردا
 (کریمی) عرض حال خود ز ظالم بارها کردی
 نخوردی رشوت این ثروت بگوراست از کجا کردی

قاجاق

ای هموطنان گرشنوی این چه سخن شد
هرگونه دخانی که خرابی دماغ است
این شرب مسکر که چنان رائج گردید
از قیمت درو یا قوت نه پرسند
هر صاحب قدرت شده با قصر مجلل
چون بلبل و طاوس ز گلزار بیرون رفت
حیف دگر اینست حیا و ادب و شرم
هر نوع ملبس که به تحقیر نساهاست
ماواله این حادثه فتنه فزایم
زین غصه فرورفت (کریمی) بتفکر
رفته زمین شرع ندانیم چه فن شد

خواهم ز خدا امن یکی کنج فراغت

زین واقعه تلخ که این عصر زمن شد

دوری از فرقه گرایی

هموطن هم میهن افغانستان
وحدت اگر خواهی ویابی امان

کینه و تبغیض ز دل دور کن
خدمت این ملت داری بجان

باش همواره پی حب الوطن
عدل و عدالت که فزاید از ان

از یک و افغان اگر تاجک است
نیست تفاوت زیکی در میان

نیز هزاره یک عضو از بدن
عضو زتن قطع مکن هر زمان

ماهه یک ملت و یک کشوریم
بخل و حسد از دل خود و ارهان

برتری شخص به خدمت بود
تا که بتاریخ شود جاویدان

گرتو فریب دیگران خورده ئی
نیست ترا همت سود زیان

کشور بیگان فریب ترا
گه بگروهی و زبان و مکان

گاه پی شیعه و سنی کشد
گاه دهد بر تو گر راه نشان

راه مذهب همه سوی خدا است
رحمت او بر همه یکسان روان

قول خداوند ز قرآن شنو
که به عبس کرده چه نکوبیان

چون زن و فرزند نآیند بکار
پس زیچی تو به مذهب چنان

خدمت مادر و ظنم فرض شد
بر همه مردم هم میهنان

من (کریمی) ام اما ولی
نیست مرا قدرت تاب و توان

میخواهند

دیدم هرکس بجهان کاری دیگر میخوانند از پس نفع خود هرگونه ثمر میخوانند

هرطبیبی و حکیمی که هنر میخوانند بلکه هرصانع ماهر بتوبرمیخوانند

همه از پی آنند که زر میخوانند

آنکه مستوفی هر روز حساسی دارد آنکه او قاضی شرعست کتابی دارد

آنکه باکار سیاست چه شتابی دارد اگر چه مطرب هم چنگ وربابی دارد

همه از پی آنند که زر میخوانند

هر دبیریکه نویسد همه شب قال و مقال دیده اش خیره شود بهرقوانین مثال

قامتش نون شود گردن او گردد دال درتفکرزند او اوراق بهم در همه سال

همه از پی آنند که زر میخوانند

آن گروهی که همه جنگ عداوت دارند وان گروهی که همه بغض و شقاوت دارند

آن گروهی که همه صلح و سعادت دارند جمع دیگر همه در امر اطاعت دارند

همه از پی آنند که زر میخوانند

هر معلم که بهر علم توانا باشد هر سخن دان سخن سنج که دانا باشد

هر که را می نگری اهل تمنا باشد راست گویم اگرش پیروز برنا باشد

همه از پی آنند که زر میخوانند

آنکه او دم زند هر دم زره عدل و داد تا زهم برکنند اوریشه ظلم از بنیاد

برخ بستند کمر تاکه کنند جد جهاد لاف ورزند برارند ز کفر والحاد

همه از پی آنند که زر میخوانند

کس ندیدم به یقین راه شرعیت پوید هم ندیدیم کسی راه طریقت جوید

اوکه باشد به یکی راز حقیقت گوید بل کسی نیست ز دین برگ محبت بوید

همه از پی آنند که زر میخوانند

ای برادر تو ز انصاف بمن عیب مگیر حل مشکل چه ز راست گر چه قلیل است کثیر

همه را دیدم بگفتم ز روی تزویر ای (کریمی) توازین قصه گذر پند پذیر

همه از پی آنند که زر میخوانند

یادداشت ادره سیمای شغنان: اشعار کریمی بتاریخ ۲۹ دسمبر ۲۰۱۴ توسط تاج محمد پهلوی جهت نشر ارسال شدند.